

مدعی برخورداری از چنین نگاهی هستند و ثالثاً اگر پیامبر در نگاه تفسیری‌اش همه چیز را به خدا ارجاع می‌دهد، بسیاری از عارفان نیز مردمان را به خدا ارجاع می‌دهند در این حال تفاوت پیامبر موحد و مفسر با دیگران چیست؟

ج) گزاره‌های اخباری قرآن: تفسیری بودن کلام نبی به این حکم می‌انجامد که قرآن نمی‌تواند از امر واقع بماهو واقع خبر دهد. در این مورد چند نکته قابل توجه است: اولاً شبستری می‌پذیرد که در قرآن خبرهایی به وسیله پیامبر اعلام می‌شود که خبر از ناحیه هر کسی باشد، منطقاً محتمل الصدق و الکذب است. در ثانی واقعاً در قرآن گزاره «خدا وجود دارد» پیدا نمی‌شود. ثالثاً بعضی از اصول مسلم دینی را نمی‌توان تفسیری محض دانست و صدق و کذب و واقع‌نمایی را در آن‌ها منتفی شمرد یا بی‌اهمیت تلقی کرد.

د) معرفت‌بخشی وحی: آقای شبستری در دیدگاه ویژه خود برای قرآن و وحی خصلت معرفت‌بخشی نیز قائل نیست. و قرآن نیز به تمامی، دیدگاه تفسیری نبی است. در این صورت نه معرفت‌بردار است و نه در حوزه عقل و استدلال جای می‌گیرد. قرآن (وحی ملفوظ) عین معرفت یا محصول شکلی متعالی از معرفت است. حتی طبق نظریه شبستری، آیات و گزاره‌های قرآن در بر دارنده معرفتند. اگر ارزش معرفتی قرآن را نفی کنیم و صدق و کذب را در گزاره‌های وحیانی لحاظ نکنیم ایمان چه معنا و مفهومی پیدا می‌کند.

ه) وثاقت تاریخی قرآن: بدیهی است که ایمان و باور به وثاقت تاریخی متن مقدس مسلمانان، مقدم بر پذیرش و استناد و اعتقاد مرجعیت آن است.

ی) نسبت مسلمانان با متن تفسیری حضرت محمد ﷺ: در طرح سنتی، قرآن کلام خداوند است و مسلمانان به گفته‌های پیامبر ایمان آورده و صادقانه به آن عمل می‌کردند تا رستگار شوند. اما در اندیشه قرآن‌شناسی شبستری موضوع مبهم است. و همچنین تکلیف احکام و عبادیات و اجتماعیات هم روشن است و هیچ‌گونه الزامی به انجام اوامر و نواهی وجود ندارد. پس مجموعه دین اسلام به چه کار مسلمانان این زمان می‌آید و چه نیازی به وحی و قرآن و دین شخصی حضرت محمد ﷺ در چهارده قرن قبل وجود دارد. استنباط اشکوری از مجموعه آرا و افکار شبستری آن است که طرح ایشان در مورد وحی و قرآن از نظر استدلالی و برهانی از قوت و سازگاری لازم برخوردار نیست و از نظر دینی نیز با پرسش‌ها و چالش‌های جدی مواجه است.

گزارش قر: محمدباقر محمدی‌منور

بازتاب اندیشه ۹۷

گزارش‌ها

موانع تولید علم در ایران

گفت‌وگو با: یحیی یثربی

همشهری، ش ۴۵۲۹، ۸۷/۱/۲۸



آقای یثربی در این مقاله به بررسی موانع تولید علم در ایران اشاره داشته و معتقدند که آرزوی

هر جامعه‌ای در این زمانه این است که در علم پیشرو باشد، اکنون دوران آگاهی و علم است و امروز توانایی کارآمد، توانایی دانش و فناوری است. اساس تجدد و یا همان اصل پیشرفت از حیث معرفت‌شناسی به این معناست که جامعه به آنچه دارد قانع نباشد، آنچه را دارد، دارد و دیگر بر گرد آن نچرخد، بلکه در پی چیزهایی باشد که ندارد. مانع بزرگ تولید علم از اینجا پیدا می‌شود که هر جامعه‌ای تصور کند هر آنچه باید داشته باشد، دارد و بنابراین، این جامعه به دنبال تولید علم نمی‌رود و تمام هم و همتش صرف تفسیر، توضیح، شرح، تعلیقه و حاشیه‌نویسی مطالب گذشته می‌شود. در غرب به این نتیجه رسیده‌اند که همیشه از آنچه دارند ناراضی باشند و بنابراین به سراغ چیزی بروند که می‌توانند علاوه بر آن داشته باشند. به نظر ایشان مسأله نخست این است که هنوز به این اصل باور نداریم که باید تولید علم کنیم و داشته‌هایمان اندک و ناقص است و برای همین هم اگر کسی به ملاصدرا ایراد بگیرد، به او پرخاش می‌کنیم. در قرآن رهنمودهای بسیار دقیق و عمیقی وجود دارد که نشان می‌دهد باید تولید علم را پیش از غرب آغاز می‌کردیم. چنانچه اشاره می‌کند: «فوق کل ذی علم علیم؛ بالاتر از هر دانایی، دانایی وجود دارد. در علوم تجربی غرب را پذیرفته‌ایم؛ یعنی امروزه در فیزیک و یا پزشکی دیگر دعوی فیزیک ارسطویی را نداریم، گرچه خود غربی‌ها این دعوا را دارند. مشکل ما در علوم انسانی از اینجا ناشی می‌شود که غرب را قبول نداریم. ایشان معتقدند که اصلاً باید غرب را قبول نکنیم. اما کار غرب و حرکت غرب را قبول کنیم، نتایج غرب را هم بپذیریم. استاد علامه جعفری رحمته‌الله در کنگره بزرگداشت علامه طباطبایی رحمته‌الله در تبریز داعی به این مضمون می‌کرد: «خدایا به جامعه ما ده تا داروین بده.» ما کار کردن و پشتکار را از داروین می‌آموزیم، اما نمی‌گوییم لازم است حتماً به نتیجه‌ای که او رسیده برسیم. ایشان در ادامه می‌گویند که ما باید در علوم انسانی کار کنیم. کار وقتی شروع می‌شود که بدانیم نیاز داریم. چون در علوم تجربی تابع غرب هستیم، نیازها نیز مشخص است. اما در علوم انسانی ما با آنها هماهنگ نیستیم و نباید هم هماهنگ باشیم. تاکنون از میان تمام دانشگاه‌های ما حتی یک دانشگاه هم پیدا نشده است تا مسأله‌ای معرفی کند و مثلاً بگوید در منطق با این مسأله مواجهیم، اگر می‌توانید کاری برای آن انجام دهید. ما مسأله‌ای نداریم و جامعه بی‌مسأله‌ای هستیم. در علوم انسانی چون فاقد مسأله‌ایم به طور مصنوعی ما شروع به ساخت مسأله می‌کنیم. الآن ما غرب زده‌تر از هر زمان دیگر هستیم، به ویژه در مبحث فکری و فرهنگی و دائماً به دنبال آنها هستیم؛ رشته فلسفه دین را دایر کرده‌ایم و دائماً حرف‌های آنها را تکرار می‌کنیم. گویا مسؤولیم مسیحیت را توجیه کنیم، اما کمتر کتاب درجه یکی در حوزه فلسفه دین برای بررسی دیدگاه‌های متکلمین و علمای اسلام داریم. به تقلید غرب رشته فلسفه هنر را دایر کرده‌ایم؛ حال آن‌که آنها به هنر نگاهی دارند که ما آن نگاه را نداریم. بیایید از خود بپرسیم چرا با نگاه خودی به حوزه هنر وارد نمی‌شویم؟